

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیکار پامیر

۲۰۱۲۰۸

نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان جلد دوم

به ادامه گذشته

صدراعظم انتصابی قبل از آنکه اندکترین اقدام رفاهی، مدنی و امنیتی برای مردم درد دیده و مستمند افغانستان و به خصوص برای اهالی ماتم دار شهر کابل انجام داده باشد و یا دست کم به خاطر راکت پراگنی ها و کشتار هزاران انسان بی گناه کابل از خانواده ها و باز مانده های قربانیان پوزش بخواهد، فوراً فرمان داد تا درب سینما های شهر مسدود گردند، زنان از کار اخراج شوند، سیما و صدای زنان و دوشیزگان از رادیو-تلویزیون قطع گردد، کارمندان دولتی اجباراً باید نماز گزارند و... علاوه بر وی به صورت بسیار عاجل اعلام نموده که: "مهم ترین هدف حکومتش، برقراری روابط "برادرانه" و "دوستانه" با پاکستان است. چنانکه پیام عاجلی عنوانی فاروق "لغاری" رئیس جمهور پاکستان فرستاد که در همان وقت توسط "بهریر" یکی از کادر های حزبی وی به آقای "لغاری" تسلیم داده شد. این اقدامات بی دردانه، حیثیت نمک روی زخم های خونچکان مردم را داشت که آنان را بیشتر از پیش خشمگین نمود. مردم نه تنها صدراعظم جدید التقرر را نفرین میکردند، بلکه موج خشم و اعتراض شان متوجه مسؤولین دولتی و از جمله "احمد شاه مسعود" نیز بود. آنان اعتراض کنان میگفتند که هنوز خون پاک شهدا که جان های شیرین شان را در نتیجه ی راکت پرانی های گلبدین از کف دادند، خشک نشده و هنوز درد و غم ناشی از مرگ عزیزان شان را فراموش نکرده اند و... چرا و با کدام منطق صدراعظم آنها یک قاتل باشد و روی کدام دلیل زنان را که هر کدام بیوه و یتیم دار و بی یاور شده اند، از کار اخراج می نماید و...؟

خبرنگاران خارجی، به خصوص گزارشگر آژانس (رویتر) در همان شب و روز از اهالی کابل در ارتباط با انتصاب گلبدین به کرسی صدارت می پرسید و هر یک از آنها با خشم و ناراحتی ابراز نظر نموده و به ویژه، نسبت اینکه آقای صدراعظم هیچ نوع اقدام دفاعی در برابر راکت باران طالبان به عمل آورده نمیتواند، سخت عصبانی بودند. به هر حال، نکات عمده "خط مشی" وی را که در آن زمان انتشار یافت، در اینجا درج میکنیم تا خواننده بداند که تفاوت حرف تا عمل چقدر است: "... چنانچه اطلاع دارید پس از مذاکرات طولانی به تاریخ چهارم جوزای سال جاری معاهده ای امضا شد که بر اساس آن محترم استاد برهان الدین ربانی رئیس دولت نظام مؤقت بوده و وظیفه صدارت عظمی به عهده این جانب باشد. دعوت اشتراک در حکومت مؤقت به همه گروه ها داده میشود. اردوی مشترک و

نیروی امنیتی مشترک تشکیل می‌گردد. در صورت تأمین صلح و امنیت در این مدت زیر نظارت حکومت مؤقت، توسط یک کمیسیون مستقل انتخاباتی بر گزار می‌گردد، و اگر انتخابات معطل شد در آنصورت در پایان دوره مؤقت، قدرت به حکومت جدید انتقال می‌یابد. . . . پایان بخشیدن فوری و دایمی جنگها، تأمین امنیت مطمئن در مرکز و اطراف، بازکردن راه ها، مساعد ساختن شرایط رفت و آمد مصونانه راهها توسط نیرو های منظم دولتی که برای تأمین آن همه گروه ها با این جریان صلح یکجا شوند و این معاهده را تائید کرده و در حکومت مؤقت عملا سهم بگیرند. قوه مطمئن مشترک امنیتی تشکیل شود تا امنیت شهر ها و شاهراه ها توسط همین قوت تأمین گردد. شهر ها و قریه ها از گروه های مسلح تخلیه شوند و بالاخره کسانی که مردم را می آزارند، خوف و هراس خلق میکنند، چور و چپاول نموده و زندگی آرام مردم بیچاره را تهدید مینمایند، شدیداً مجازات گردند و . . . و . . .

این حرفها ی گلبدین در حالی به گوش میرسید که تفنگداران و " قوماندان" های حزبش در هر گوشه و کنار کشور که دست شان میرسید، از هیچ نوع جفا و جنایت دریغ نمیکردند. به حیث نمونه باید گفت که یکی از " قوماندان" های مشهور وی بنام (قوماندان زردار) مدتها مصروف راه گیری و باج ستانی ظالمانه از عابرین و راکبین در شهرک (سروبی) واقع میان شاهراه کابل- جلال آباد بود. شاهدان عینی از نحوه برخورد و ستمکاریهای قوماندان مذکور و افرادش داستان های وحشتناکی دارند. شاهدان میگفتند که (زردار) یکی از افرادش را که بی نهایت چرگین بوده صورتی زشت، موهای بسیار ژولیده و دندان های برآمده داشت، به نام سپی (سگ) صدا میزد و زنجیر هم به گردنش انداخته بود. هرگاه مسافری میگفت که مثلا پول ندارد که برایش بپردازد، همان " سگ" را صدا میزد تا گوشت مسافر را با چنگ و دندان از بدنش جدا کند و " سگ" مذکور فرمان قوماندان را عینا اجرا مینمود. (۱)

با آنها، سر درگمی سیاسی، وضع ابتر اقتصادی، درهم برهمی سیستم اداری، خسته گی ناشی از جنگهای متداوم تنظیمی، عدم امنیت و مصونیت جانی و مالی، اندوه بی سر انجام دلهای خونین مردم، حاکمیت جو ترس و وحشت بر مبنای هجوم طالبان از طرف جنوب و جنوب شرق، بی کفایتی و بی برنامگی صدراعظم و اعضای کابینه اش به شمول مقام ریاست جمهوری و عناصر محوری آن، نبود مراجع قانونی و حقوقی، تجاوز و غارت، بی بازخواستی و بی مبالاتی و به خصوص بلای یأس و ناامیدی چنان بر همه جا و همه کس مستولی گردیده بود که وصف آن در قلم ننگد.

مردم که سالهای دراز را در تحت " قیودشبرگدی" و حتا " روز گردی" رژیم های کودتا و تهدید های بی انقطاع آنها سپری نموده و به ویژه از کودتای ثور به بعد، شکنجه ها دیده و رنجه کشیده بودند، با قربانی دانهای وسیع و بیدریغ در راه حصول آزادی و دموکراسی و حراست از شرف ملی و انسانی در برابر تجاوز گران روسی و دست نشانده های آنها چون کوه ایستادند، ولی تشکیل حکومت اسلامی - جهادی در سال ۱۹۹۲ میلادی و تداوم جنگ و خونریزی پنجساله ی آنها، همه امید ها را به نومیدی مبدل کرده افق تیره ای را جلو دیدگان مردم گشوده بود. در همین جا، از جمله ی صد ها نا روایی و ناامیدی ناشی از حاکمیت احزاب جهادی، یک نمونه ی آنرا درج میکنیم تا خواننده، حدیث مفصل بخواند ازین مجمل: یکی از " قوماندان" های حزب حاکم (جمعیت اسلامی آقای ربانی)، زن نکاحی شخصی

(۱) قوماندان زردار پس از شکست های پیهم حزب اسلامی، به انگلستان فرار نمود و در آنجا باسناد اسناد و شکایت ها از طرف مقامات انگلیس محاکمه شده و محکوم به بیست سال حبس گردید و همین اکنون که این سطور را مینویسم، وی در زندان انگلیس به سر میبرد.

را با عنف به خانه خود می برد، شوهر زن ، هر دری را می کوبد ، ولی کسی بازخواست نه میکند ، عاقبت عریضه ای ترتیب داده خود را به رئیس جمهور حکومت اسلامی کابل میرساند . رئیس جمهور هم با خون سردی در پای عریضه عارض چنین مینویسد : " محترم قوماندان صاحب ! لطفا زن را به شوهرش بسپارید. " و همین ! مسلما که چنین امر " برادرانه " و احترامکارانه و ملایم بالای چنان جنایتکار صاحب زور و زر اندکترین اثر اجرایی نخواهد داشت و عدالت هم به این گونه رعایت نخواهد شد.

هرچند اداره آقای ربانی در اوایل سال ۱۹۹۶ میلادی ، پس از جنگهای خونین و ویرانی های گسترده در شهر کابل، توانسته بود موقتا بر حریفان فایق آید ، اما وجود عناصر شدیداً وابسته به اخوانیت بین المللی و دستگاه های جاسوسی کشور های همسایه در ترکیب حکومت، هم چشمی ها و کرسی طلبی های تنظیمی ، شرایط قوماندان سالاری در جبهات نبرد، تبلیغات جنگی و دینی طالبان و پیشرفت های سر یع السیر آنها در ولایات جنوب غربی و جنوب شرقی کشور ، نا رضایتی جنگجویان جوان " شورای نظار" از تبنای بزرگان شان با حزب اسلامی و اوج نفرت مردم و . . . زمینه را طوری بار آورده بود که سقوط حکومت ربانی و حاکمیت ائتلافی او را در چشمرس قرار میداد . قبل از آنکه به جریان سقوط کابل به دست طالبان پردازیم ، بهتر خواهد بود اندکی هم دیپلماسی و فعالیت های فریبکارانه ی مقامات پاکستانی غرض رسیدن به اصل هدف شان در افغانستان ، به ویژه در بحبوحه عروج طالبان و تقلا های رژیم "ربانی" را از نظر بگذرانیم :

در روز های که حکومت برهان الدین ربانی در برابر رقبا ی تنظیمی و طالبی اش دست بالا یافته بود ، مخصوصا زمانی که طالبان در حملات نخست از گلوگاه کابل رانده شدند، حامیان پاکستانی آنها به اساس اغواگریهای سیاسی و تبلیغاتی خویش دست به دامان محمد ظاهر شاه که در روم به سر می برد زده داماد وی (سردار عبدالولی) را ویژه دادند تا از پاکستان دیدن نماید. سردار مذکور در پاکستان ، از طرف پیر سیر احمد گیلانی و منگل نام نماینده حزب اسلامی استقبال گردید. وی ضمن آنکه با سران قبایل دیدار نمود ، با بینظیر بوتو صدراعظم ، فاروق لغاری رئیس جمهور و سردار آصف علی نواز وزیر امور خارجه پاکستان نیز ملاقات کرد . در حالیکه برهان الدین ربانی از این دعوت و این دیدار ناراحت گردیده تبلیغات دامنه داری را علیه محمد ظاهر شاه و داماد وی به راه انداخت و اعتراضاتی را در برابر مقامات پاکستانی به عمل آورد.

(عکس سردار ولی و بینظیر بوتو)

بعد ها که اوضاع به زیان حکومت کابل تغییر کرد و علامات ضعف و سقوط آن به چشم میخورد ، "ربانی" نیز غالبا احساس میکرد که قمار را در میدان سیاست تقریبا باخته است . بنابراین ، دست به یک سلسله تلاش های تبلیغاتی ، مقررری ها و مسافرتها به داخل و خارج کشور زده سعی به خرج میداد تا اگر بتواند خودش را از باخت کلی برهاند. این تلاشها گاهی تا سرحد زبونی و بیچاره گی هم میرسید . مثلا وقتی طالبان ولایت هرات را در تصرف خویش در آوردند، نه تنها مردم هرات باستان شدیداً ناراحت شدند ، بلکه همه مردم افغانستان و من جمله مردم کابل، با آنکه خود از دست حاکمان جهادی دل پر خون داشتند ، اشغالگران طالبی را محکوم کرده آنها را به مثابه تجاوز پاکستان بر حریم خاک افغانستان خواندند. چنانکه متعاقب فرار اسماعیل خان به ایران و اشغال هرات توسط طالبان ، تعداد زیادی از مردم خشمگین در برابر سفارت پاکستان در کابل دست به تظاهرات اعتراضی زدند و همینکه از درون عمارت سفارت به شیوه ی انگلیسیها در قرن نزده، بالای مظاهره کننده گان آتش باری صورت گرفت و یکنفر کشته شد ، مردم خشمگین تر شده بالای سفارت هجوم برده سفیر و اعضای آنها مورد لت و کوب شدید قرار دادند که در نتیجه ، یکی از اعضای سفارت کشته شد و بقیه زخمی شدند و خساراتی هم وارد آمد.

(عکس تظاهرات در کابل و زخمی های سفارت)

مقامات پاکستانی ضمن آنکه رسماً علیه رژیم کابل احتجاج نمودند، خواهان پرداخت غرامت پانزده میلیون دالری و پوزش خواهی رسمی از طرف آقای ربانی شدند. البته در اوایل، ربانی این شرایط را رد نمود، اما همینکه طالبان بار دیگر به کابل نزدیک شدند و موقف خود را در خطر دید، نه تنها به پرداخت پانزده میلیون دالر (از جیب ملت افغانستان) موافقه نمود، بلکه شخصاً غرض پوزش خواهی به اسلام آباد شتافت.

فوتوی عبدالعلی مزاری در اوج قدرت

فوتوی عبدالعلی مزاری در اسارت طالبان

ربانی آنقدر دستچاچه شده بود که حتا با عجله بسیار، هیأتی را به ریاست (سیاف) و با عضویت داکتر عبدالله و صدیق چکری نزد مولوی (خالص) به سوی جلال آباد فرستاد. منظور از فرستادن این هیأت این بود که اگر مولوی (یونس خالص) به کابل بیاید، ربانی حاضر خواهد بود کرسی ریاست جمهوری را به وی بسپارد تا به شخصیت های علمی و شایسته و "غیرجهدی". البته مولوی مذکور این پیشنهاد را روی این دلیل که قبلاً با طالبان سازش کرده بود، رد کرد. همچنان وی، در حالیکه نماینده هایی را به چین، پاکستان، تاشکند، ایالات متحده و غیره جاها فرستاده بود، خود نیز به تاریخ چهارم ماه مارچ ۱۹۹۶ میلادی به دیدار مقامات جمهوری اسلامی ایران رفت و از آنجا به تاجیکستان و ترکمنستان سفر نمود تا حس ترحم و توجه آنان را نسبت به رژیم خویش بر انگیزد. او علاوه بر آقای عبدالرحیم غفورزی را که یکی از پناهندگان افغان در ایالات متحده امریکا بود و با وی شناخت قبلی داشت، اولاً به حیث معین وزارت امور خارجه و بعداً به عنوان صدراعظم مقرر نمود (البته قبل از آوردن گلبدین به کابل)، آقای مسعود خلیلی را از اسلام آباد به دهلی جدید به صفت سفیر فرستاد و در صدد آوردن گلبدین به کابل و انتصابش به کرسی صدارت شد. "ربانی" به این هم اکتفا نکرده هیأت دیگری را به ریاست یونس قانونی در جریان هفته دوم ماه اگست ۱۹۹۶ میلادی به اسلام آباد فرستاد و ظاهراً از طرف نصیر الله بابر وزیر داخله حکومت بینظیر بوتو پذیرفته شد. طبق گزارشات رسمی در آن زمان، هدف عمده هیأت مذکور جلب توافق مقامات پاکستانی مبنی بر گشایش مجدد سفارت آن کشور در کابل پس از تظاهرات ضد پاکستان بود. پاکستانی ها که از پیشرفت طالبان به سوی کابل و اوضاع نا به سامان رژیم ربانی مطلع بودند، از هیأت افغانی به گونه ی ظاهر سازانه ای استقبال نموده طی ملاقات ها اظهار داشتند که خواهان "صلح" و "امنیت" و استقرار یک دولت همه گیر در افغانستان میباشند.

داکتر (نوربرت هول) که یکی از شخصیت های آلمانی و نماینده خاص سر منشی سازمان ملل بعد از (محمود میستری) برای افغانستان بود، نیز در همین شب و روز دست به فعالیتهای گسترده ای در منطقه زده مسافرت هایی به کابل، اسلام آباد، تهران، ماسکو و... انجام میداد و با رهبران جناح های درگیر دیدار و گفت و گو مینمود. این دومین مرتبه بود که سازمان ملل از طریق توفیق نماینده اش در افغانستان و منطقه، میخواست غرض تأمین صلح و اشتراک دادن جوانب مختلف در قدرت حاکمه افغانستان کاری انجام دهد. قبل از سال ۱۹۹۲ میلادی، (بینین سیوان) تلاش داشت قدرت سیاسی را به گونه مسالمت آمیزی از داکتر نجیب، آخرین سر دمدار رژیم کودتای ثور برای کابینه پانزده عضوی مشتمل از تکنوکراتهای افغان انتقال دهد که ناکام گردید. اینبار آقای (هول) سعی داشت میان جناح های متخاصم جهادی و احتمالاً بخشهای ملی گرا ها غرض تأمین صلح و تشکیل یک حکومت "وسیع البنیاد" نقش بازی کند. (فوتوی داکتر هول)

در عین زمانیکه هنوز حملات راکتی طالبان بالای مواضع دولت از طرف جنوب و جنوب شرق کابل ادامه داشت ، هیأت های مختلف سیاسی (عربی و پاکستانی) نیز به کابل در رفت و آمد بودند ، همانطور که هنگام راکت پرانی گلبدین از چهار آسیاب به شهر کابل ، به اصطلاح هیأت های پاکستانی شامل مفتی ها ، مولوی ها ، جنرال ها ، افسران استخبارات نظامی و بعضا وزرا روی اهداف و مقاصد خاص خود شان در رفت و برگشت بودند و نام این رفت و برگشت ها را می گذاشتند " تلاش برای قطع جنگ و تامین صلح " (۴)

ادامه دارد